

تهیه و تصحیح شده توسط هیئت مجبان حضرت علی اکبر(ع)
روستای نئیز علیا شهرستان رابر استان کرمان

نسخه شمر در مجلس حضرت عباس(ع)

می رسم از کوفه با سپاه فراوان
در بر بن سعد با حکومت و فرمان
گمانم اینکه ای لشکر همین دشت بلا باشد
همین خرگاه سبز از زاده خیر الورا باشد
اگر این دشت دشت کربلا باشد چه خشنودم
دم دیگر صدای کوس نای و کرنا باشد
بسوزانم دل زهرای اطهر را ز ظلم کین
که دائم رود رودش از زمین تا بر سماء باشد

.....

یکی رود به بر این سعد بد اختر
ز کوفه آمده شمر شیر با لشکر
بود همراه او سپاه فراوان
بهر تو آورده خلعت و زیور

.....

خطاب من به تو ای ابن سعد بد طلعت
بداده والی کوفه برای تو خلعت
بیوش خلعت عاری خود ایا سردار
که تارضاشود از تو و کامران باشی

.....

آمدم ای ابن سعد با این سپاه و لشکر
این سپاه کفر را از کین بدان من سرورم
حکم دارم از عبید الله فرمان از یزید
گر سپهدار تویی اخراج من خود سرورم

.....

کردیم ما تو را روان ز چه در دشت کربلا
بندی تو آب بر رخ اولاد مصطفی
از پا در آوری تو قامت عباس نوجوان
یا زودتر روان شو بیا به نزد

.....

تا نکنم من از ستم دست برادرش قلم
تا نفتد از او علم میشود این نمیشود

.....

تا که نیاورم بورش با همه خصم در برش
کوتاه ملول خاطرش میشود این نمی شود

.....

من بدهم سپر سپر بر همه سپاه زر باز به بودنم
دگر میشود این نمیشود

.....

رستم این زمین منم زیور غرق جوشنم شورش و محشر
افکنم میشود این نمیشود

.....

پیش نمیرود خوشی جز به خلاف سرکشی
تا که نسوزم آتشی میشود این نمیشود

.....

ابن سعد با شه دین صلح محال است محال
مطلب من همه از بهر قتال است و قتال
گری و موصل و کرکوک تمنا داری
کار من با همه اینها به جدال است جدال
پس وا گذار مرکب و هم خلعت برت
هم نامه یزید و هم خط و منصب
از کربلا برون تو برو با سپاه خویش
باید روی به کوفه تو با فوج لشکرت

ابن سعد برگرد برگرد

محتاجی من نیست به این خلعت و جوشن شمشیر و سپر از من و فرمان از تو
یا حسین باید ز خونت دشت را گلگون کنم پیکرت را ماهی دریای خاک خون کنم
یا حسین جنگ دارد با تو گردون صلح کن تو با یزید
گر به کام من بیفتد جنگ با گردون کنم

هل من مبارز ای پسر مرتضی علی

یابن سعد گر خواب هستی صبح شد بیدار شو مست اگر هستی ز مستی صبح شد هشیار شو
جمله احباب حسین خوابند در این نیمه شب وقت آن آمد که شبخون آوریم بیدار شو
فرد به فرد با عمر

به دور خیمه سرا جمله یار و احبابند

بدان گذشتن از این مرحله محال بود

بسوزم از غم او جان حضرت زهرا

از پیکرش جدا بنمایم دو دست آن

در خون تبیدن علی اکبر بود ستم

سازم اسیر دختر سلطان بی نظیر

خون می کنم روان به بیابان کربلا

ای ابن سعد کی گذرم زین مقاتله

بلا ناصله

شد مصمم عزم من رفتن به سوی خیمه هی طالب شبخون کجائی داد هی بیداد هی
لب ببند بر کرنا شیپور چی شیپور زن نی کجک را بر دهل مسمار زن مسمار نی
سان ببین از لشکر ما مشرف لشکر نویس زود تر هی زود تر صبر آورم من تا به کی
ای دلیران کرگدنه‌های کهر را زین کنید بر فراز زین نشینید و به کف شمشیر و نی
دارد امشب احتمال از هر دو سو فتح و شکست کشته گر گشتم جهنم زنده ماندم ملک ری
کوس و کرنا را نوازید ای سپه از هر طرف تا یورش آریم بر خرگاه سلطان لدی

ای تو طبال بزنی طبیل ستم از چپ و راست

ای مغنی به فغان آر نی و هم کرنا را

بنمائید ز کین هلله ای سرداران

ایها الناس بکوشید زجان بی تشویش

.....
ای سیاهی تو کی راه به شیران داری

.....
آمدم تا که زخم بر حرم شه شیخون

.....
فکنم از ره کین نخل حیاتت امشب

.....
فکنم از ره کین زلزله در عرش عظیم

.....
تیغ بر کف بنماید بر این خیمه هجوم

.....
رو نمائید شما در حرم پیغمبر

.....
تنت از کینه کنون بر زیر رخس کنم

.....
ای جوان از من و از لشکر کفار بترس

.....
ای سیاهی تو عجب زار و نزار آمده ای

.....
آمدم تا که نمایم تن تو غرقه به خون

.....
ای سیاهی سر سر کرده کفارم من

.....
شمر ز لجوشن از کینه چو خناسم من

.....
وه چه نیکو دولت آمد روبرو داشتیم من با جنابت گفتگو

.....
گر دهی اذنم نمایم بنده وار عرض حاجت را به پایت مو به مو

.....
عباس ای دلاور میران کارزار ای نور چشم شیر خدا شاه تاجدار

.....
دارم قرابتی به تو از سوی مادرت باشم از این مقدمه بسیار دلفگار

.....
ترسم مباد کشته شوی از ره ستم گردم میان قوم عرب خوار و شرمسار

.....
آوردم از برای شما خطی از امان

.....
می خواستم به مسند عزت نشانم می خواستم از این غم و محنت رهانم

.....
پنداشتی که خصم توام دوست با توام اخلاص خود به عرض ارادت رسانم

.....
ای ماه بنی هاشم شمر اگر خدمت تو را ندارد مشورتی گویمت گناه ندارد

.....
ماه بنی هاشمی و شهره آفاق روشنی طلعت تو ماه ندارد

.....
پادشاهی تو لایق حسین بود و بس لیک حسین یک نفر سپاه ندارد

.....
دست بدار از حسین و باش سلامت حفظ بدن گر کنی گناه ندارد

عشق دنیاست برو وصل بده شادی کن بعد از این دور جان با دگران خواهد بود

چون شود صبح و زند سر ز ثریا خورشید سر نی راس حسین جلوه کنان خواهد بود

عشق و عیش است که اندر دو جهان ای عباس هم دل و دیده در او سیر کنان خواهد بود

شعف و شادیم آن روز بود کز بیداد به زمین خون حسین تو روان خواهد بود

حیف آیم که شوی غرقه به خون ای عباس چون که بالای تو چون سرو روان خواهد بود

از حسین دست بدار و تو بیا با ما باش تا که در زیر نگین تو جهان خواهد بود

عارت آید که زنی پنجه به سر پنجه شمر گوئیا در بر فولاد خمیر آوردی
از زه خویشی و همبستگی اینها گفتم حالیا در برم اینک تو نظیر آوردی

دانم این عهد شکستن به جهان از تو نیاید سخنی گویمت از من بشنو روح فزاید
به برادر بکنی خدمت او هم به تو مغرور روزی آید به سر نعش تو انگشت بجاید

من شمرم و بیداد گر آتش زرم بر خشک وتر تا خلق داند سر به سر از کوفه سردار آمده

من شمرم و در جنگ یکی شیر تر هستم از قوت بازوی خودم با خبر هستم
از مشرق و مغرب چو مرا جمله شناسند من شمر هنر پیشه یل پر شرر هستم
از هر اگر بر کشم از کینه چو شمشیر از هم بدرم گر همه عالم سپر هستم

از خراسان و صفاهان الی کلکته حیدر آباد دکن ساحل ترکان با ماست
از ارومیه و قسطنطنیه ملک حلب چین و ماچین تماچین و لرستان با ماست

عباس ایا پور علی حیدر کرار هر چند نصیحت به تو کردم ندهد بار
پندم نپذیرفتی و حرفم نشنیدی ای لشکر کفار خیر دار خیر دار
ای شبت و سنان منقذ ابن مره عبدی خولی جفا کار خیر دار خیر دار
ای ارزق شامی و دگر حرمله دون بن سعد ستمکار خیر دار خیر دار